

۲۰۱۲ ۴۸۲

به نام خدا

سوء تفاهم

نویسنده: آلبر کامو

مترجم: حلال آل احمد

آهید

انتشارات آهید

سرشناسه	: کامو، آلبر، ۱۹۱۳ - ۱۹۶۰ م.
عنوان و نام پدیدآور	: سوء تفاهم / نویسنده آلبر کامو : مترجم جلال آل احمد. <i>Camus, Albert</i>
مشخصات نشر	: خرم آباد: آهید، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۱۰۴ ص: ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
شابک	: 978-622-6478-01-4
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: عنوان اصلی: <i>Le malentendu</i> , 1972.
یادداشت	: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
حوض	: نمایشنامه فرانسه - قرن ۲۰.
موضوع	: <i>French drama - 20th century</i>
شناسه اف	: آل احمد، جلال، ۱۳۰۲ - ۱۳۴۸. مترجم.
شناسه فزوده	: <i>Al Ahmad, Jalal</i>
رده بند کنگ	: ج ۱۳۹۷ س ۸۳ الف PQ2۶۳۴
رده بندی دیویی	: ۸۴۲/۹۱۴
شماره کتاب شناسی ملی	: ۵۵۰۰۰/۵

آهید

سوء تفاهم

نویسنده: جلال آل احمد

ناشر: انتشارات آهید

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۸

قیمت: ۲۱۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۷۸-۰۱-۴

مرکز پخش: ۰۲۱۶۶۴۸۶۱۴۸

فهرست مطالب

۵	چند کلمه توضیح
۱۵	پرده‌ی اول
۱۵	صحنه‌ی اوّل
۲۲	صحنه‌ی دوم
۲۲	صحنه‌ی سوه
۲۶	صحنه‌ی چهارم
۳۲	صحنه‌ی پنجم
۴۰	صحنه‌ی ششم
۴۷	صحنه‌ی هفتم
۴۸	صحنه‌ی هشتم
۵۳	پرده‌ی دوم
۵۳	صحنه‌ی اول
۶۱	صحنه‌ی دوم
۶۱	صحنه‌ی سوم
۶۳	صحنه‌ی چهارم
۶۴	صحنه‌ی پنجم
۶۵	صحنه‌ی ششم
۷۱	صحنه‌ی هفتم

۷۲ صحنه‌ی هشتم

۸۱ پرده‌ی سوم

۸۱ صحنه‌ی اول

۹۰ صحنه‌ی دوم

۹۳ صحنه‌ی سوم

۱۰۴ صحنه‌ی چهارم

۱۰۴ پرده

چند کلمه توضیح

«میان تخت‌خواب و کاه‌هایش، یک تکه روزنامه کهنه چسبیده به پارچه‌ای یافتم که زردرنگ و شفاف شده بود؛ واقعه سرگرم‌کننده‌ای را بیان می‌کرد که اولین افنده بود؛ ولی می‌بایست در چک سلواکی اتفاق افتاده باشد. مردی برای ثروتمند شدن، از یک دهکده چک راه افتاده بود. بعد از بیست و پنج سال، متمول، با یک زن و یک بچه، مراجعت کرده بود، مادر و خواهرش در دهکده زادگاه او، مهمان‌خانه‌ام را اداره می‌کردند. برای غافلگیر ساختن آن‌ها، زن و بچه‌اش را در مهمان‌خانه دیگری گذاشته بود و به مهمان‌خانه مادرش که او را هنگام ورود نمی‌شناسد، رفته بود و برای خود همزگی، به فکرش رسیده بود که اتاقی در آنجا اجاره کند؛ پولش را به رخ آن‌ها کشیده بود و مادر و خواهرش، شبانه به‌و سیله چکش، برای به دست آوردن آن، او را کشته بودند. صبح، زنش آمده بود و بی‌اینکه هویت مسافر را درک کند، دانه‌ای را فهمیده بود. مادر، خودش را به دار زده بود و خواهر، خود را به چاه افکنده بود. این حکایت... از یک جهت باورنکردنی بود؛ اما از جهت دیگر، ساده و طبیعی جلوه می‌کرد.

باری من دریافتم که مردم مسافر کمی استحقاق این سرنوشت را داشته است و دریافته بود که هرگز نباید شوخی کرد...»

این خلاصه‌ای بود از وقایع نمایشنامه «سوء تفاهم» که خود نویسنده آن را در یکی دیگر از آثارش آورده و اگر چند کلمه دیگر به این خلاصه بیفزاییم، آن‌طور که لازم است، رساننده هم خواهد شد. به این معنی که کارل هاشک-قهرمان نمایشنامه- وقتی به جستجوی مادر و خواهرش به مسافرخانه آن‌ها می‌آید، نمی‌خواهد مثل مردم عادی رفتار کند و بگوید: «آها، من آمدم!» می‌خواهد به طرز دیگری- مخصوص به خودش- این کار را بکند، به طرزى که خودش هم نداند چیست و به همین علت است که دلهره‌اش، دلهره یافتن کلمات مناسب است. آن‌قدر در انتخاب کلمات و یافتن تعبیرهای تازه‌ای برای معرفی خودش اهمال می‌برد، به خرج می‌دهد، که دیگر فرصت از دست می‌رود و به جای او «تیروی و فنع» نیکی به سادگی او را معرفی می‌کند و تراژدی داستان نمایشنامه در همین باب است. «تیروی وقایع» ابتکار عمل را به دست می‌گیرد و سدّی در مقابل «آزادی اختیار» برمی‌افرازد.

این دلهره انتخاب کلمات، تقریباً مرض همه قهرمان‌های نمایشنامه است. «مادر» هم وقتی «عشق به فرزند» خود را یعنی «آزادی» خود را از دست می‌دهد، به این مرض مبتلاست. از دست رفتن عشق به فرزند، آزادی او را در انتخاب کلمات می‌گیرد. ببینید خودش چه می‌گوید: «من آزادی‌ام را گم کرده‌ام و اکنون جهنم برایم دارد شروع می‌شود».

اما حکایت این نمایشنامه همان‌طور که خود «کامو» نوشته است «از یک جهت باورنکردنی است؛ اما از جهت دیگر عادی و طبیعی جلوه می‌کند».

باور نکردنی است، از این لحاظ که انتظار نمی‌رود با یک فرزند از غربت برگشته چنین رفتاری بشود؛ چنین رفتاری آن‌هم از طرف مادر و خواهرش و طبیعی است، از این لحاظ که رفتار قهرمان داستان، هیچ شباهتی به رفتار یک مرد عادی ندارد و گره داستان همین‌جاست؛ گرهی که عاقبت با قتل هاشک گشوده می‌شود. گره داستان همین‌جاست که یکی از مهره‌های این ماشین انسانیت می‌خورد رفتاری. دای خودش و تعبیری مخصوص به خودش انتخاب کند و این انتخاب، البته در دور کار ماشینی انسانیت قرن بیستم نیست و ناچار باید با کنار گذاشتن این هر دو نادرمان، جبران شود و همین است یکی از وجوه شباهتی که انسان قرن بیستم با ماشین پیدا کرده است؛ چه در سیستم‌های مسلط سوسیالیستی و چه در دموکراسی‌های غربی و چه در هر مورد و از هر نظر دیگر، آدم‌ها درست شبیه پیچ و مهره‌هایی شده‌اند که مجموعه ماشین مسلط بر آن‌هاست و کوچک‌ترین کندی و لنگی و سرپیچی، با اخراج آن‌ها کیفر داده خواهد شد و مورد اعتراض آلبر کامو در بیشتر درهایش چیزی جز همین شباهت اجباری نیست. شباهت میان انسانیت قرن بیستم و ماشینی که ساخته فکر بشر قرن نوزدهم بود. اگر «کالیگولا»ی او را خوانده باشید، اگر ترجمه «پیگانه» او را دیده باشید، با این مسأله و چگونگی طرح و حل آن آشنا هستید.

در «کالیگولا» یک فرد نمونه مقتدر می‌خواهد در این مجال تنگی که سال‌های عمر نام دارد، از منتهای قدرت خود و از منتهای آزادی استفاده کند؛ یعنی در حفاصل میان ابتدا و انتهای عمر که هر دو، دو امر اجباری هستند، از

منتزعات آزادی استفاده کند. راهی برای خودش انتخاب کند، راهی آزاد و عوامانه. بگوییم «به سی خود». راهی که البته کاری به منافع دیگران نمی‌تواند داشته باشد.

در «بیگانه» مردی است که خالی از هر غرض معین و شاید تنها به علت خنار آدم می‌کشد و با بی‌گناهی عجیبی وقتی به همین بن‌بست می‌رسد؛ وقتی به همین اجبار اطاعت از ماشین‌سیسم انسانیت برخورد می‌کند؛ تنها عکس‌العملی که نشان می‌دهد، بهت‌زدگی و تعجب کودکانه‌ای است که دارد. در مقابل حکم ابدام خرد، نه اعتراض می‌کند، نه دفاع می‌کند و نه به زاری می‌افتد؛ فقط بهت‌زده است. شاید هم کمی تعجب می‌کند؛ ولی آنچه را خوب حس می‌کند، این است که دامن می‌خواهد، در پای دار، مردم زیادی باشند تا او را با فریادهای نفرت و کینه خود در این سفری که در پیش دارد، بدرقه کنند.

این مهم‌ترین نکته‌ای است که «کار» در آثارش و به‌خصوص در این نمایشنامه «سوء تفاهم» طرح کرده است. این نمایش چنانچه در هر کاری، در هر مسأله‌ای، در هر مشکلی، راه مخصوص به خودش را انتخاب کند؛ یا به معنای دیگر، آزادی اختیار داشته باشد؛ چرا باید حتماً بران حل مشکلات و مسائل غامض و حتی ساده حیات از راه عادی و معمولی عمل کند؟

دومین مسأله‌ای که در کارهای کامو طرح شده است و در این نمایشنامه حاضر نیز نشانه‌های بارز آن را می‌توان یافت، اعلام بیهودگی حیات است، اعلام بوج بودن زندگی است؛ بهتر از همه‌جا این اصل را در کتاب دیگر خود «طاعون»

طرح کرده. «طاعون که بزرگ‌ترین اثر این نویسنده شمرده می‌شود، داستان ایستادگی قهرمانان کتاب است در مقابل مرگ، در مقابل بلای طاعون. داستان دلاوری‌ها و اضطراب‌ها و فداکاری‌ها و بی‌غیرتی‌های مردم شهر طاعون‌زده‌ای است که طنین زنگ ماشین‌های نعش‌کش آن، در روزهای هجوم مرض، دقیقه‌ای فراموش نمی‌نشیند و بیماران طاعون‌زده را باید به‌زور سرنیزه از بستگانشان جدا کرد»

نویسنده این کتاب، بلای طاعون را نشان می‌دهد که چگونه درست مثل بلایای آسمانی قدیم، بی‌پیش‌قدمی و دلیل و علتی بر شهری نازل می‌شود و بعد هم با همه فداکاری‌ها و گذشتن‌ها خودخوری‌های قهرمانان داستان، چگونه خودبه‌خود می‌رود و سخت‌تر از همه این است که گذشته از نویسنده، قهرمانان داستان نیز به بیهودگی مبارزات خود در برابر مرگ، به پوچی سگ‌دوی‌های خود معترف‌اند؛ اما با این همه از پا نمی‌نشینند.

در «سوءتفاهم» آن که نقش مادر را بازی می‌کند، بیایم کننده این دومین مسأله‌ای است که در کارهای «کامو» طرح شده است. دختران و زنان و طرح‌ها و نقشه‌هایی برای آینده خود دارند؛ اگر دختر (مارتا) است همراهش در سرخیال خام دریا و سرزمین‌های آفتاب‌رو را می‌بیند و اگر زن ژان، یعنی «مارتا» است، در فکر بازیافتن عشق و آسایش خویش است و اگر «ژان» است، به وظیفه فرزندی خود می‌اندیشد و در جستجوی کلمات مناسب، برای معرفی خود، بیچاره مانده است؛ اما «مادر» از این عوالم به دور است؛ برای او همه چیز یکسان

است. همه چیز برای او پوچ و بیهوده است و اگر هم اقدامی می کند، فقط به خاطر این است که دنبال دخترش رفته باشد و دل او را نشکسته باشد. دنبال دخترش که اگر در تمام عمر به دنبال او- به دنبال مادرش- نرفته بود، معلوم نبود حالا او را دختر خودش بداند. برای مادر حتی خود این دنیا هم عاقلانه نیست. پوچ است، منطقی نیست.

خصوصیت دیگر آثار «کامو» اعتباری است که برای بیان زیبایی ها قائل است. گرچه او را یک نویسنده بدبین و بیگانه می دانند؛ ولی دنیا برای او پر از زیبایی هاست. پر از زیبایی هایی است که می توانند موجب دل بستگی باشند. در همین نمایشنامه سنگی باقی که از زیبایی پلاژها و کناره های آفتاب گیر می کند، دل آدم را سبک می کند. سنگینی محیط نمایشنامه را می زداید و نویسنده به دنبال همین دل بستگی هایی که به زیبایی ها می توان داشت، تنها راه حل حیات را در روی کره خاک عشق می داند. و این با اگزیستانسیالیسم توافقی ندارد. گرچه مسائلی همچون آزادی اختیاری و پوچ بودن حیات، از اصول مسلم اگزیستانسیالیست هاست؛ ولی این راه حل آخری، بدعتی است که مختص به کاموست. در درون اجبار انسانیت ماشینی قرن حاضر، هنوز دل بستگی هایی به چشم نویسنده می خورد. دل بستگی هایی انسانی و درخور انسانیت و می دانید مفر آدم هایی که از این دل بستگی ها نیز محروم مانده اند، از عشق و آزادی و زیبایی های جهان محروم مانده اند، چیست؟ «مارتا» که سرانجام تنها مانده است و منتها کینه و نفرت خود را نسبت به گرمی ها و علاقه ها و جمعیت ها بروز می دهد، در آخر نمایشنامه پیش از این که برود و خودش را حلق آویز کند،

همین مفر را معرفی می‌کند. «از خدای خودتان بخواهید که شما را همچون سنگ کند. خوشبختی این است که آدم به جای سنگ گرفته شود... مثل سنگ عمل کنید، در مقابل تمام فریادها، کر باشید و هرگاه وقتش شد، به سنگ بپیوندید.» یا این‌طور باشید و تحمل این زندگی پر از درد و بدبختی و مرگ (بیدار) را، کنید و یا در خانه عمومی آن دنیا، به مردگان بپیوندید.

شدیدترین امتحان آلبر کامو به «بیدار مرگ» است و اصلاً «برای او مسأله در این است که ترتیب کلماتی را که موجب امری غیرآسانی می‌شود، دریابد. برای او امر غیرآسانی در دنیا، عدم نظم است؛ هیچ چیز کدر و مشکوک، هیچ چیز اضطراب‌آور، بر او وارد ندارد... این آدم در قلب این همه بی‌نظمی، آرام است.»

اکنون چند کلمه هم درباره ترجمه، در رسم، گرچه ترجمه یک نمایه‌نامه با مکالمات کوتاهی که دارد، باید کار آسانی باشد؛ و این مفاهیم تازه‌ای را که در کارهای این نویسنده آمده، در شکل و ریخت زبان فارسی جا دادن کار بسیار دشواری است.

هم در ترجمه «بیگانه» و هم در این ترجمه، این تجربه به دست آمد و با همه کوششی که در ترجمه به کار رفته است و با همه غث و سمین که در کلمات و جملات آن شده، امیدوار نیستم که ترجمه امینی به دست داده باشم و به هر صورت، برای رعایت متن کتاب، ترجمه به زبان کتابی و رسمی آمده است و چه‌بهره که این‌طور باشد؛ چون به روی صحنه آوردن چنین

نمایشنامه‌ای - آن هم در ایران - کاری بس دشوار است و به همین دلیل، احتیاجی به رعایت زبان مکالمه در ترجمه نبود. گرچه در بهترین تأثرهای امروزی ما نیز به تنها مسأله‌ای که کوچک‌ترین توجهی نمی‌شود، به مسأله مکالمه (پارول) روی صحنه است و وقتی برای تماشا به بهترین تأثرها می‌روید، راجع‌ای مثلاً یک درام، حتی به خنده می‌افتید؛ از بس کتابی حرف می‌زنند و از بس بازی‌کنان، عصاقورت داده هستند.

مترجم